

# اثر سنت‌های روسی بر عملکرد دولتمردان شوروی

نویسنده: Stephen R. Burant

منبع: Political Science Quarterly

جلد ۱۰۲ - شماره ۲ - ۱۹۸۷

● انقلابیون فرهنگی شوروی به دلایل نهان و آشکار نمی‌توانند از گذشته خود، تاریخ اجتماعی، و سنت‌های فرهنگی مردم خویش بگریزند.

راه منزله نماینده بی‌چون و چرای آرمان قلمداد می‌کند. اگر بتوانیم دلیلی دال بر دوام و استمرار الگوهای فرهنگی سنتی، حتی در رفتار کسانی که برنامه تغییر و تحول فرهنگی را رهبری می‌کنند بیابیم، این امر به تکمیل تحقیقاتی که در پی تعیین محدودیت‌های تحمیل شده از سوی فرهنگ سنتی بر تحول هدایت شده از بالاست. کمک خواهد کرد.

در عین حال که این مقاله به جنبه‌های ناشی از فرهنگ سیاسی پیش از انقلاب روسیه در اسلوب سیاسی نخبگان شوروی می‌پردازد، خود این اسلوب به عنوان یک کل، مجموعه‌ای از یک رشته رفتارها، دیدگاهها، و عادات است. مثلاً حزب بالشویک به مثابه یک سازمان توطئه‌گر، انقلابی، و زیرزمینی ظهور کرد و این خصالت کماکان بر اسلوب نخبگان شوروی تأثیر می‌گذارد. برعکس، لیموزین‌های CHAIKA، لباسهای غربی، و دیگر ظواهر بارز یک شیوه زندگی مرفه، حاکی است که تنعم طلبی تا حدودی نخبگان سیاسی شوروی را مبتلا کرده است.

بعد دیگر اسلوب نخبگان شوروی که جای بحث بیشتر دارد، دیوان‌سالاری است. «آندراس هه‌گه دوس»، ناظر موشکاف نظام‌های کمونیستی اروپای شرقی، استدلال می‌کند که حالت بی‌تفاوتی، اطاعت و تسلیم و حتی ناتراشیدگی آشکار در رفتار فردی نخبگان سیاسی شوروی، که ما آنرا به تأثیر سنت‌های روستائی روسیه نسبت می‌دهیم، به راستی ناشی از عوارض دیوان‌سالاری است. اگر «هه‌گه دوس» درست بگوید، در مورد تعیین منشاء یک سلسله خصوصیات که ممکن است دارای ظواهر و آثار مشابه باشند، با مشکل روبرو خواهیم شد.

در عین حال که این موضوع را نمی‌توان در چارچوب این مقاله حل کرد، نگارنده برای آزمایش فرضیه‌هایی که در اینجا طرح می‌شود، دوروش متفاوت پیشنهاد می‌کند. نخست، می‌توان اسلوب‌های نخبگان نظام‌های مختلف کمونیستی اروپای شرقی را با اسلوب اتحاد شوروی مقایسه کرد. اروپای شرقی یک رشته تحولات اجتماعی مشابه با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را از سر گذرانده و ترکیب طبقات اجتماعی و سرشت روابط اجتماعی در کشورهای اقمار براساس الگوی تجربه‌های شوروی متحول گردیده است. بعلاوه تا همین اواخر نظام‌های سیاسی اروپای شرقی تقریباً نسخه بدل نظام شوروی بود. از این رو، در مقایسه اسلوب‌های نخبگان این نظام‌های گوناگون، جنبه‌های دیوان‌سالاری را می‌توان پایدار شمرد. اگر تفاوتی یافت شود، می‌توان برخی از دگرگونی‌ها را به تأثیر فرهنگ سیاسی نسبت داد.

الگوی «وبر» در مورد نوع آرمانی دیوان‌سالاری در قیاس با ابزار آسیب‌شناسی سیاسی - اداری، تحلیل شده از سوی «هه‌گه دوس»، وسیله دیگری برای سنجش تأثیر فرهنگ سیاسی به دست می‌دهد. به زعم «ماکس وبر» آثار و عوارض دیوان‌سالاری اغلب بر «کارمندی که انتخابی نیست (زیرا وی معمولاً از نظر فنی دقیق‌تر کار می‌کند (و به علت اینکه) گزینش و شغل او صرفاً براساس ملاحظات و کیفیات فنی تعیین می‌شود»، تأثیر می‌گذارد. برعکس، کارمندان منتخب، و کسانی که از جانب پادشاهی منصوب می‌شوند، یا آنها که عضو دفتر سیاسی، دبیرخانه و حتی کمیته مرکزی هستند، در برابر دیوان‌سالاری موقعیت خودمختاری دارند. ضمن اذعان به اینکه حکام شوروی محصول یک ماشین عظیم دیوان‌سالاری اند، آنها مسلماً باندازه زبردستان منصوب خود در بند اسلوب‌ها و عادات بوروکراتیک نیستند. در نتیجه در تحلیل اسلوب نخبگان سیاسی شوروی می‌توان به بقایای فرهنگ سنتی، در قیاس با عادات بوروکراتیک و قالب‌های ذهنی، وزن بیشتری داد. نویسنده برای دست‌یابی به قرینه و دلیل پایداری الگوهای فرهنگی سنتی در بطن اسلوب سیاسی نخبگان شوروی، در جستجوی استمرار صورت و نه مفهوم قضیه خواهد بود. این که بخشی از عناصر متشکله اسلوب که از منابع

● کنستانتین یو. چرنکو در نخستین سخنرانی خود در مقام دبیرکل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تأکید کرد که انقلاب فرهنگی شامل عنصر مهمی از برنامه سازمانی او برای آینده جامعه شوروی است. به گفته چرنکو، حزب در پی «ساختن جهانی نوین» است، هدفی که متضمن «توجه مستمر به سازندگی انسان جهان نو، در جهت رشد عقیدتی و اخلاقی او» است. تحلیل گران جدید که فرهنگ‌های نظام‌های مارکسیست - لنینیست در اتحاد شوروی و اروپای شرقی را بررسی کرده‌اند، تحقق هدفی را که چرنکو وعده داده بسیار بعید می‌شمارند. فرهنگ‌های سیاسی این نظام‌ها حاوی مخلوطی از عناصر بومی و ترکیبات دیگری است که می‌توان رد آنها را مستقیماً تا ایدئولوژی سیاسی حاکم، دنبال کرد. این تحلیل گران امیدوارند بتوانند با استفاده از فرهنگ سیاسی به منزله یک متغیر مستقل، به تشخیص اختلافات فیما بین دولت - حزب‌های کمونیستی توفیق یابد. بعلاوه، اشتیاق دارند که میزان تغییراتی را که در نتیجه سه نسل فرمانروائی کمونیستی در فرهنگ سنتی سیاسی صورت پذیرفته، تعیین کنند، چه در اینجا گروهی از نخبگان متعهد به انقلاب فرهنگی و آفرینش «انسان نوین سوسیالیست» انحصار ارزشهای ناشی از سوسیالیستی کردن و آموزش را (بدون آنکه ابزارهای کنترل در نظر باشد) در دست داشته‌اند.

ارائه قضیه به این شیوه مستلزم آنست که قائل به تفکیک شویم. از یک سو کسانی وجود دارند که به یک فرهنگ سیاسی «رسمی» پای بند و در پی تغییر جامعه در راستای نظام مورد اعتقادشان می‌باشند. از سوی دیگر، یک فرهنگ سیاسی «مسلط» یعنی فرهنگ سیاسی توده‌ها، که ارزشها و بینش‌های آنان اهداف تحول را شکل می‌بخشد، وجود دارد.

در این مقاله مساله متفاوتی عرضه می‌شود. در این تحقیق ضمن قائل به تفکیک شدن میان فرهنگ سیاسی رسمی مارکسیست - لنینیستی و فرهنگ مسلط که بین توده‌های مردم مشترک است، اندازه تأثیر فرهنگ اخیر در شکل دادن به فرهنگ قبلی بررسی می‌شود. عناصر فرهنگ سیاسی سنتی روس به صورت بخشی از اسلوب سیاسی نخبگان حزب کمونیست شوروی درآمده است، یعنی اسلوب همان افرادی که انتظار می‌رود سخت به هنجارها و چارچوب‌های بین‌المللی مارکسیست - لنینیستی مقید باشند.

تحلیل یک اسلوب مستلزم توجه به مظاهر آن است، عبارت دیگر لازمه اسلوب سیاسی، تجلی آن در انتظار عام است. اسلوب سیاسی هر اندازه هم که علنی باشد، یک بعد تبلیغی نیز دارد. اسلوب سیاسی نخبگان وسیله‌ای برای ترغیب به شمار می‌رود، زیرا القاء کننده یک اندیشه یا مجموعه‌ای از تدابیر برای فرمانبرداران است. ممکن است نخبگان مایل به جلب اطمینان مردم باشند، ممکن است بخواهند حس احترام یا ستایش آنان را به خود جلب کنند. حتی ممکن است آرزومند گذاشتن تأثیری عاطفی (به نحوی از انحاء) بر اتباع خود باشند. این ملاحظات نشان می‌دهد که اسلوب سیاسی تنها به علت فاصله موجود میان نخبگان و توده‌ها می‌تواند به هدف‌های تبلیغی خود برسد. اگر قرار بود شهروندان «در پشت صحنه»ی کرملین با اقدامات و اعمال آشنا شوند، امکان داشت پی برند که انگیزه رهبران همان «لذت قدرت، سرطان قدرت» است، که «تادئوش کنویکی» نویسنده لهستانی آن را به عنوان جوهر حکومت در دولت - حزب‌های کمونیستی توصیف می‌کند. لیکن، از آنجا که توده‌ها با سیاست‌های پشت صحنه آشنا نیستند، ممکن است ظواهر را بجای واقعیت بپذیرند، و بدین ترتیب کارآئی اسلوب به حداکثر برسد.

به دلیل اینکه نخبگان شوروی در راس حزب و نظامی قرار دارند که رسماً متعهد به مارکسیسم - لنینیسم و خلق «انسان نوین سوسیالیست» است، این پای بندی باید بیش و بیش از هر چیز در اسلوب متجلی شود. چه، رهبری خود



سنتی مایه می‌گیرد بر رفتار برگزیدگان سیاسی شوروی تأثیر گذاشته، بدان معنی نیست که نخبگان محتوای اصلی آنها را نیز جذب کرده‌اند. مثلاً هرکس که ناظر مراسم تدفین لئونید برژنف، یوری آندروپوف و کنستانتین چرنکو بوده متوجه شده است که اولیاء امور شوروی بسیاری از نمودها و پدیده‌ها در هر یک از این آئین‌ها را از مراسم ارتدوکس به عاریت گرفته‌اند. این امر که دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مراسم تدفین را به نحو یاد شده برگزار کرده‌اند بیانگر انحراف از مسیر ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی در جهت اتخاذ باورهای مذهبی روسیه نیست بلکه حاکی از آنست که آئین‌های سنتی را محتوای تازه‌ای بخشیده و بدین ترتیب به خدمت نظامی درآورده‌اند که رسماً بی‌دین است.

هنگام کوشش در متمایز ساختن آن دسته از جنبه‌های اسلوب سیاسی که نخبگان آگاهانه و به قصد جلب پشتیبانی یا پذیرش توده‌ها انتخاب می‌کنند، از جنبه‌های ناشی از تجارب آغازین سوسیالیستی شدن که متضمن بعضی بینشها، عادات و قالب‌ها برای اعضای یک فرهنگ مفروض است، مشکلاتی پدید می‌آید. مثلاً کیش پرستش رهبران شوروی عموماً و واسیلی ایوانویچ لنین خصوصاً، تا حدودی به منزله خط مشی اندیشیده بمنظور جلب حمایت برای نظام شوروی و بعضاً به مثابه سیلان خلق الساعه مهر و محبت مردمی که به قصد تجلیل از لنین تنها زبانی را که می‌دانستند به کار بردند، در دهه ۱۹۲۰ پدیدار شد. این مساعی موجب ایجاد رسم پرستش لنین گردید که به آئین پرستش قدیسان و تزارهای گذشته روسیه شباهت دارد.

با اینهمه، ولو آنکه بپذیریم این رهبری عامداً عناصر فرهنگ سنتی روس را اقتباس و در اسلوب خود وارد کرده، اثر «نهانی» چنین سیاستهایی، انتقال قالب‌ها و مقولات فرهنگی به نسلهای جانشین است. از همین رو در اواسط دهه ۱۹۳۰، اولیاء امور، از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با عنوان «مادر میهن» یاد کردند، یا قبل از آن هنگامی که رهبران سیاسی شوروی تصمیم گرفتند لنین را در زمره قدیسان و قهرمانان روسیه جای دهند، این سیاستها، چرخش عبارت‌ها، و شیوه‌های رفتاری، بعنوان جنبه‌های تصویب شده اسلوب شوروی، به رسانه‌های همگانی، کتابهای درسی، و دیگر وسایل سوسیالیستی کردن، وارد شد. نسل‌های جدید خود را همانند فرزندان «مادر میهن» سوسیالیستی نگریستند و لنین و روابطشان با او را همانگونه تصور کردند که اجدادشان با احترام تمام نسبت به مهم‌ترین قدیسان ارتدوکس رفتار می‌نمودند. از این رو، حتی دستکاری عمدی، به منزله ابزاری برای استمرار فرهنگی عمل می‌کند و به مثابه اقرار ضمنی به محدودیت تحول فرهنگی است.

اخیراً دو دانشمند فراگردهای اجتماعی - سیاسی را که به کاهش قابلیت شوروی در تأثیر گذاری بر انقلاب فرهنگی انجامیده، بررسی کرده‌اند. «ریچارد لاونتال» استدلال می‌کند که دیکتاتوری مارکسیست - لنینیستی، در پی ایجاد «نوع ویژه‌ای از توسعه به کمک فشار سیاسی» است. انقلابات درون‌زادی در کشورهای واقع در حواشی جهان غرب یا در جهان سوم روی می‌دهد. این جوامع، اغلب شرایط پیشینی و زمینه‌ای را که به ظهور جامعه نوین سرمایه‌داری در اروپای غربی و آمریکا انجامید، ندارند. دیکتاتوری مارکسیست - لنینیست، همینکه به قدرت رسید به سرعت پی می‌برد که باید جامعه خود را به صورت امروزی درآورد تا بتواند در دنیایی متخاصم باقی بماند، چرا که ایدئولوژی آن فقط در یک جامعه پیشرفته صنعتی می‌تواند ثمر بدهد. در ضمن این ایدئولوژی وعده جامعه بی طبقه‌ای را می‌دهد که «انسانهای نوین

سوسیالیست» اعضای آن هستند. به زعم لاونتال، این هدفها متناقضند. دیکتاتوری‌های کمونیستی باور می‌کنند که با برقراری انضباط و عقلانی کردن تولید همراه با تهدیدهای فرساینده و مشوق‌های مادی می‌توانند سریعاً به پای غرب برسند. برعکس «مدینه فاضله» مستلزم آن است که مردم بپذیرند و ایمان داشته باشند که در جهت خیر و رفاه عموم کار کنند. به علاوه انسان نوین سوسیالیست باید از صفت «در بیاور و خرج کن» که خصیصه انسان اقتصادی غربی است، فارغ باشد. ناگزیر، انسان فردگرای طرفدار مطلوبیت، بر انسان نوین سوسیالیست غلبه می‌کند: نتیجه ناخواسته مدرنیته کردن جوامع عقب مانده به صورت کمونیستی. بدین ترتیب به دنبال پیروزی عمل‌گرایان، فن‌آوران و مهندسان پرآرمان پردازان پیروز می‌شوند. این افراد از هراس و دستگاه پلیس آسوده‌اند. مشوق‌های مادی بر انگیزه‌های اخلاقی ارجحیت می‌یابد. تحولات برنامه ریزی شده اجتماعی به یک «انقلاب بدون برنامه خود جوش از پانین» منتج می‌شود که با گذشت زمان نیرو می‌گیرد.

لاونتال دو نکته حساس را فرو می‌گذارد. نخست اینکه خصلت‌های انسان اقتصادی غربی و انسان نوین سوسیالیست تا اندازه‌ای یکسان است. دیگر اینکه هم‌گونه‌های آرمانی انسان اقتصادی که «وبر» توصیف کرده و هم انسان نوین سوسیالیست که لنین منادی آن است، برای فرهنگ سیاسی روسیه بیگانه

است زیرا جای بسیاری از پیش شرط‌های شکل دهنده سرمایه‌داری غربی و ظهور طبقه متوسط در روسیه خالی بوده است. تأثیر اندیشه موشکاف یونانی ضعیف بود، یورش مغول توسعه شهرنشینی در روسیه را به زوال سپرد، مسکووی \* به شهرها اجازه استقلال نمی‌داد، و مفهوم حقوق فردی بالندگی ناچیزی داشت. لیکن تحقیق در فرهنگ سیاسی نظام‌های کمونیستی حاکی است که پیدائی دوباره الگوهای فرهنگ سنتی نیز موجب ظهور خود انگیزه پدیده‌های مسلکی نامطلوبی می‌شود.

«کن جاویت» ضمن اینکه اسلوب سیاسی را به این نحو تحلیل نمی‌کند، ظهور سنت گرانی نوین در بطن حزب کمونیست اتحاد شوروی را با این استدلال مورد بررسی قرار می‌دهد که این سازمان دیگر درگیر پیکار اجتماعی بعنوان یک وظیفه که «توجه و علاقه خاص به تعریف و تفسیر وظیفه و منافع حزب بصورت امرانه» را یدک می‌کشد، نیست.

جاویت می‌گوید، موجب گرایش رهبری این سازمان سابقاً فرهمند، به سوی یکنواختی «مخرب»، این است که «دیگر نمی‌تواند یک رسالت قهری برای ایجاد تحول و دگرگونی را عینیت بخشیده و از لحاظ استراتژیکی (نه صرفاً سمبولیک) آنرا مشخص و بخشهای مهم سازمان را در حول رسالت و استراتژی، هر دو، تجهیز کند».

جاویت با استدلال خود مسلم می‌شمارد که حزب و برگزیدگان به شدت پای بند هنجارهای مسلکی خود در دوره‌هایی هستند که نخبگان می‌توانستند ضمن مبارزه برای اشتراکی و صنعتی کردن، و همچنین در طول جنگ دوم جهانی، یک یا چند پیکار اجتماعی دیگر را بعنوان وظیفه و تکلیف عینیت بخشند.

در عین حال که نباید در صدد انکار ارزش عقیده جاویت برآمد، باید برای یافتن توضیحی در مورد رگه‌های رفتاری منعکس کننده سنت‌های روسی در اسلوب نخبگان سیاسی شوروی، در جای دیگری به جستجو پرداخت. «زیگمونت بائومان» نوشته است:

«در تأثیر سرچشمه‌های روستائی بر فرهنگ سیاسی جوامع کمونیست به سختی می‌توان مبالغه کرد. هجوم انبوه روستائیان به سطوح پائین و میانی مؤسسات شکوفنده بعد از دوران جنگ... این فرض را قابل تأمل می‌سازد که اسلوب زندگی سیاسی شکل گرفته از ریشه به بالا، بیش از خصوصیت جنبی آن مرهون میراث فرهنگ روستائی است. نکته مهمتر اینکه سهم سیاسی - فرهنگی روستائیان از برآوردهای مبتنی بر آمارهای کمونیستی فراتر می‌رود زیرا به طور قطع می‌باید قدرت و نفوذ خود را از یک واقعیت بدیهی یعنی تسلط فرهنگ روستائی در جامعه بعد از انقلاب گرفته باشد».

«موشه له وین» از این فرضیه پشتیبانی می‌کند: «ملحوظ داشتن این مطلب ارزشمند است که روندهای فرهنگی عصر استالینیستی لزوماً واکنش در برابر آن چیزهایی که روستائیان می‌خواستند فراموش کنند نبود، بلکه بیان تنش‌ها و ارزشهای روانی و ذهنی اولیاء امور و رهبران دستگاه دولت بود که در بطن ستیز با یک تمدن راکد و سالخورده روستائی به سرعت رشد می‌کرد».

نگارنده باور ندارد که پایداری عناصر سنتی فرهنگ سیاسی روسی در اسلوب سیاسی شوروی به علت تجربه‌های اولیه ناشی از سوسیالیست شدن افراد تشکیل دهنده گروه نخبگان باشد. رژیم در مبارزه برای اشتراکی کردن کشاورزی و صنعتی کردن اقتصاد، پایه‌های فرهنگ سیاسی سنتی روس را درهم شکست، لیکن، در عین حال که حزب جامعه را متحول می‌ساخت، «جامعه» به حزب راه یافت.

این افراد در حین صعود از سلسله مراتب سازمانی، توشه‌ای از تجارب اولیه سوسیالیست شدنشان را با خود به مواضع قدرت آوردند. «الکسیس دوتوک ویل» در «دموکراسی در آمریکا» می‌نویسد که مطالعه سیاست را باید با این تجربه‌ها آغاز کرد:

«تجربه‌های نوزاد در آغوش مادرش. اگر بخواهیم پیشداوری‌ها، عادات و عواطفی را که بر زندگی او حکومت خواهد کرد درک نماییم، باید نخستین تصاویری را که جهان خارج بر آینه تارک ذهن کودک می‌افکند و نیز نخستین رویدادهایی را که طفل مشاهده می‌کند، ببینیم. باید نخستین کلماتی که نیروهای خفته اندیشه را بیدار می‌سازد، بشنویم. و بالاخره نخستین تلاشهای وی را دریابیم. به عبارت دیگر تمام شخصیت بشر را باید در گهواره کودک دید».

به گفته «گابریل آ. آلموند»، فرهنگها خود را عمدتاً به وسیله اثرات اجتماعی شدن ساختارهای اولیه و ثانویه‌ای که از طریق آنها طبقه جوان جامعه روند بلوغ را می‌پیماید، دائمی می‌سازند. «آلموند» اجتماعی شدن را به تجارب نهان و عیان تقسیم می‌کند و اجتماعی شدن آشکار (نمایان) را به منزله «انتقال صریح اطلاعات، ارزش‌ها، احساس‌ها در برابر نقشها، داده‌ها و ستانده





● مارکس: سنت های همه نسلهای مرده مانند کابوسی برمغز زندگان سنگینی میکند، حتی اگر در معرض بازآموزی شدید ایدئولوژیکی قرار گیرند.

● حزب کمونیست می توانست نهادهائی را که پیش از انقلاب به زندگی روسی شکل می داد نابود کند، اما نمی توانست همه مردمی را که بوسیله این نهادها پرورش یافته بودند از میان بردارد.

کادرهای محلی، بایگانی های اسمولنسک نشان می دهد که در آغاز حرکت اشتراکی کردن، روسای محلی حزب و شورای ده این خط مشی را با بدگمانی می نگریستند. مامورین مذکور با کشاورزان همدلی داشتند و برای رفع مشکلات آنها هر چه می توانستند، انجام می دادند. کارمندان اعزامی از مرکز برای این پیکار، حتی با مقاومت صریح مقامات محلی مواجه شدند. در نتیجه ۳۰۴ تن، یعنی ۴۹/۸ درصد از روسای ۶۱۶ شورای ده، در سال ۱۹۲۹ مشاغل خود را از دست دادند.

در حالیکه از لحاظ تئوری کارکنان مزرعه اشتراکی (کلخوز) می بایست توسط کشاورزان انتخاب شوند، در عمل سازمان محلی حزب این افراد را منصوب می کرد. به علاوه رژیم به قصد تامین سلطه خود بر روستاها، از میان بردن انجمن های سنتی روستائی، و ایجاد انجمن های جدید مطیع خواستهای مرکز، نهاد دیگری به وجود آورد. عجیب آنکه مهم ترین عامل رخنه، کارخانه تراکتور سازی خاصه بخش سیاسی آن متشکل از نمایندگان اعزامی از مرکز بود. این واحد، چهار وظیفه داشت: تشکیل حزب و اتحادیه جوانان کمونیست (کمسومول) در مزارع اشتراکی جدید التاسیس، حذف عناصر ضد شوروی از کلخوز، سازمان دهی کلخوز برای برآوردن خواستهای مرکز، و خدمت به منزله وسیله تامین نیازمندیهای دولت.

در اواسط دهه ۱۹۳۰ در حالی که مسکو نمایندگان خود را جایگزین کارمندان محلی می کرد، قدرت دولت شوروی با استقرار این منصوبان جدید در مقام رئیس شورای ده، سرپرست محلی حزب، و مدیر مزارع اشتراکی، در سراسر جامعه دامن می گسترده. سازمان حزب کمونیست و هسته های کسومول در کلخوز و نیز ممنوعیت هرگونه دسته بندی، دست به دست هم داده و کنترل رژیم بر مزارع اشتراکی را برقرار ساختند. این هسته ها کوچک بودند اما بایگانی های اسمولنسک حاکی است که در طول دهه ۱۹۳۰ عضویت در آن بتدریج افزایش می یافته است.

تا سال ۱۹۳۵ آندسته از نهادهای اجتماعی که نشانی از رژیم سابق داشت، در روستاها ناپدید شده بود. لیکن، رژیم نمی توانست ارزشها، طرز فکر، عادات، و «تعریف وضعیت» را که منعکس کننده روسیه قدیم بود بدون نابود کردن کسانی که در آن فرهنگ اجتماعی مستحیل شده بودند، از میان ببرد. این کار حتی برای استالین محال بود. برعکس، استالین نمایندگان عامه مردم (NAROD) را تا سطح مواضع قدرت و نفوذ در رژیم ارتقاء داد.

### رخنه عامه مردم در حزب

رخنه «نارود» در حزب در چارچوب بزرگتری یعنی قابلیت تصاعد «ویدوی ژنتسی» (VYDVIZHENTSY) (طبقه پائین بخصوص کارگرانی که در سالهای اول حکومت استالین به مشاغل حرفه ای در اقتصاد راه یافتند) صورت پذیرفت. بین سال های ۱۹۲۸ و ۱۹۳۲، شمار مهندسان شاغل در بخش غیر نظامی اقتصاد از ۱۸۰۰۰ به ۷۴۰۰۰ افزایش یافت، و عده افراد حرفه ای استخدام شده در دستگاه های اداری و دولتی از ۶۳۰۰۰ به ۱۱۹۰۰۰ نفر رسید. قسمت اعظم مشاغل جدید بوسیله «ویدوی ژنتسی» پر می شد. این اشخاص، کم سواد، طماع، و نه عجب که، اغلب نالایق بودند. بی فرهنگی به صورت مشخصه دستگاه اداری و مدیریت اقتصاد، حتی در عالی ترین سطوح درآمد. این «ویدوی ژنتسی» با افراد پرورش یافته در محیط اخلاقی و اجتماعی روستائی، و کارگرانی که تازه از روستا مهاجرت کرده بودند، به حزب وارد شد و روستائیان از حیث شمار بر سازمانی مسلط شدند که در صدد تاثیر گذاری انقلابی بود. این اشخاص به منزله عوامل همان الگوهای فرهنگی عمل

های سیستم» تعریف می نماید. برعکس، اجتماعی شدن نهانی «به صورت انتقال اطلاعات، ارزشها، و با احساس ها در برابر نقش ها، داده ها و ستانده های سیستم های اجتماعی دیگری از قبیل خانواده است، که بر طرز تلقی در قبال نقش های همسان، داده ها و ستانده های سیستم سیاسی اثر می گذارد.» اجتماعی شدن نهانی «قبل از هر چیز و بی تردید اساسی ترین مرحله روند اجتماعی شدن از نوع سیاسی است.» زندگی در خانواده و تجربه اقتدار و انضباط، «سریع ترین و حتمی ترین مرحله اجتماعی شدن» را تشکیل می دهد. میزان تاثیرات در این نقطه بیش از هر جای دیگر است.

«دیلیو.ای. تامس» از اولین نظریه پردازان تجربی استدلال می کرد که تجارب اولیه اجتماعی شدن در ارائه «تعریف وضعیت» که فرد به وسیله آن به درک و دریافت واقعیت های اجتماعی نائل و با هنجارهای گروهی منطبق می شود، تاثیر قاطع دارد:

این «تعریف وضعیت» به وسیله پدر و مادر به شکل امر و نهی و دادن اطلاعات شروع می شود، و در اجتماع از طریق شایعات با همه مزایا و مضار آن، ادامه می یابد و از سوی مدرسه، قانون، و کلیسا، رسماً عرضه می گردد. کشش این «تعاریف» چنان است که «حتی افراطی ترین فرد رادیکال در هر جامعه تنها در چند وضعیت معدود رادیکال است.» حزب می توانست نهادهائی را که به زندگی روسی پیش از انقلاب شکل می داد نابود کند، اما نمی توانست همه مردمی را که بوسیله این نهادها پرورش یافته بودند از میان بردارد.

### رخنه حزب به درون روستا و انهدام نهادهای سنتی کشاورزی

همچنانکه بیشتر یادآوری شد حزب در جریان مبارزات اشتراکی و صنعتی کردن قادر بود تا به «وظیفه پیکار اجتماعی» عینیت بخشد. براساس طبقه بندی اسلوبهای سیاسی که توسط «هربرت اسپيرو» انجام شده، اسلوب نخبگان شوروی در طول این دوره «ایدئولوژیستی» بوده است. به نظر «اسپیرو»: «انگیزه ایدئولوژیکی، شناخت مسائل و قالب موضوعات را بدون توجه به نیازهای «عینی» شکل می دهد. خط مشی، یکسره در خدمت اهداف اساسی دراز مدت که ایدئولوژی وقف آن است، گذاشته می شود، به نحوی که هیچ گونه انحرافی از آن نمی تواند پایدار بماند و نیز هیچگونه اقدام اصلاحی برای تغییر درونی یا محیطی سیستم میسر نیست مگر آنکه ایدئولوژی، خود چنین تغییراتی را ایجاب کند.»

پیکار اشتراکی کردن به رهبری ژوزف استالین در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوائل دهه ۱۹۳۰ به «حمله برشالوده های اجتماعی - فرهنگی» زندگی روستائی روسیه شوروی انجامید. اشتراکی کردن، نهادهای بنیادی فرهنگ روستائی را نابود ساخت. حزب به اعماق جامعه رخنه نمود و بر آن شد که کشاورزان را به تطبیق همه جنبه های زندگی روزمره شان با موازین حزبی، وادارد. تا سال ۱۹۲۷ کشاورزان هنوز ۲۲۲ میلیون جریب زمین یعنی ۹۵ درصد کل اراضی مزروعی را به صورت استیجاری در تصرف داشتند. در واقع نظام جوان شوروی عملاً بخش روستائی را به چندین طریق تقویت کرد ولی در زیر پوسته اندام های رژیم جدید، زندگی روستائی تا حد زیادی به همان شکل صدها سال پیش از انقلاب ادامه داشت. قدرت شوروی در روستا هنوز کم بود.

نظام شوروی تا زمان مبارزه برای اشتراکی کردن، هنوز بر بیخ و بن مسلط نبود. علاوه براین، اگر تجربه ناحیه «اسمولنسک» را نمونه ای بدانیم، این نمایندگان اعزامی از مرکز بودند که چنین سلطه ای را برقرار ساختند، نه



می کردند که حزب کمونیست اتحاد شوروی (در تلاش برای خلق انسان جدید سوسیالیست) می خواست بر آن تاثیر گذارد. در نتیجه، حزب کمونیست که تقریباً از همان آغاز حکومت سوسیالیستی نتوانسته بود نوع تازه ای از زندگی برای خویش بوجود آورد، بطریق اولی از رهبری يك انقلاب فرهنگی برای کل جامعه عاجز بود.

منابع شوروی خاطر نشان می سازند که در سال ۱۹۱۷ شمار اعضای حزب بالشویک بالغ بر ۳۲۶۰۰ تن بوده است. در آن هنگام کارگران تقریباً ۶۰ درصد افراد حزب را تشکیل می دادند، حال آنکه کشاورزان فقط ۸ درصد از کادر حزبی را می ساختند و بقیه از روشنفکران و طبقات متوسط بودند. از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱، رقم کلی عضویت کارگران و کشاورزان میان ۶۷/۷ درصد و ۷۱/۴ درصد در نوسان بوده است.

بین سال ۱۹۲۳ و ۱۹۳۲ حزب کمونیست شوروی به صورت عمودی و افقی گسترش یافت و جمع اعضای از ۵۰۰۰۰۰ به ۳/۵ میلیون نفر رسید. بعلاوه، حزب دست به تلاش شدیدی زد تا عناصر رنجبر و کشاورزان را به صفوف خود جلب کند. طبق اطلاعاتی که «تی. اچ. رگی» جمع آورده است، در سال ۱۹۲۳ کارگران و کشاورزان ۷۰/۶ درصد اعضای حزب کمونیست را تشکیل می دادند در حالیکه این نسبت در سال ۱۹۳۲ به ۹۲/۱ درصد رسیده بود. حقیقت آن است که تا آن زمان برخی عناصر، منشاء اجتماعی خود را جعل می کردند تا به حزب راه یابند و به هدفهای شغلی برسند. لیکن تحقیق تازه ای در زمینه عضویت کمیته مرکزی در این دوره، سابقه تحصیلی اعضای کمیته مرکزی را با منشاء طبقاتی آنان مربوط ساخت و معلوم شد که این دو عامل به نحو بارزی به هم پیوسته اند: کسانی که بعنوان کشاورز پرورش یافته بودند به «تجارب تحصیلی از نوع غیر روشنفکری» (آموزش حزبی یا نظامی) تابل نشان می دادند، و دارندگان منشاء کارگری یا یقه سفید «تجارب تحصیلی از نوع روشنفکرانه» داشتند. این یافته حاکی است که جعل منشاء اجتماعی و دستکاری در سوابق در واقع جزئی بوده است.

نمی توان دانست که چه درصدی از کارگران صنعتی یا حتی مستخدمان یقیه سفید روسیه شوروی در طول دهه ۱۹۲۰ به عنوان کشاورز پرورش یافته بودند. «مرل فین سود» معتقد است که اغلب رنجبران اسمولنسک که به صورت کشاورز بزرگ شده بودند، به تازگی از روستا به نواحی شهری نقل مکان کرده بودند. حزب اطلاعات مربوط به منشاء اجتماعی اعضای خود را جمع نمی کرد، بنابراین، ما حداکثر میتوانیم بعضی روندها را حدس بزنیم.

تا سال ۱۹۰۲، ۸۷/۳۰ درصد از طبقه کارگر روسیه زمینه کشاورزی داشت، در عین حال تخمیناً ۱/۶ میلیون کارگر در روسیه اروپائی زندگی می کرد. در سال ۱۹۱۵، طبقه کارگر روسیه در صنایع بزرگ به ۲/۵ میلیون نفر افزایش یافت. لیکن، در طول انقلاب و جنگ داخلی، شمار رنجبران کاستی گرفت بطوریکه در سال ۱۹۲۵، طبقه کارگر به تعداد پیش از جنگ رسیده بود. رشد سریع طبقه کارگر در چنان دوره کوتاهی قبل از انقلاب، و کاهش قابل ملاحظه شمار کارگران پس از جنگ داخلی حاکی از آن است که قطعاً قسمت معتناهی از این اشخاص اهل روستا بوده اند.

در خلال دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در حزب کمونیست اتحاد شوروی از لحاظ ترکیب مدیتی غلبه باروسها بود. «رگی» استدلال میکند که در سالهای اول حکومت رژیم شوروی، «غلبه روسهای بزرگ در عضویت توده ای (حزب) از هر دوره دیگر بعد از آن، بیشتر بود.» در سال ۱۹۲۷ روسهای بزرگ ۶۵ درصد عضویت حزب را به خود اختصاص داده بودند در حالیکه تخمیناً ۵۳ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می دادند. اقلیت های ملی به استثنای گرجی ها، ارمنی ها، یهودیان و لهستانی ها، کمتر از نسبت جمعیت خود در حزب نماینده داشتند. بعد از دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ که حزب کارگران و کشاورزان را به صفوف خود جلب کرد، احتمالاً این عده بیشتر از خانواده های روس برخاسته بودند تا دیگر اقلیت ها.

این عناصر کارگر و کشاورز روس به سرعت در رده های حزب بالشویک ترقی کردند. از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ درصد اعضای یقه سفید حزب بین ۴۰ و ۵۰ بود. در سال ۱۹۲۹، ضمن يك تصفیه، نخبگان از پست های مدیریت، حزب و اتحادیه های کارگری حذف شدند. این تصفیه راه مشاغل بالا را گشود و افرادی که در «نارود» ریشه داشتند، جای آنها را گرفتند: کاهش درصد کارگران تولیدی در حزب به ۳۷/۶ در سال ۱۹۳۲ ناشی از ارتقاء این افراد به مشاغل یقه سفید و مساعی شدید برای جلب کشاورزان بود که اکنون بی دردمر در کلخور جا افتاده بودند.

در سال ۱۹۳۲، تاکید بر جلب کارگر - کشاورز پایان گرفت. از آن سال به بعد، حزب صرفاً درصدد یافتن «بهترین های» همه قشرهای اجتماعی بود. عضوگیری از میان روشنفکران مشروع گشت زیرا «کارگران و کشاورزان

دیروز و پسران کارگران و کشاورزان» که به «مشاغل فرماندهی» جامعه ارتقاء یافته بودند اکنون رکن اصلی این بنا شمرده می شدند.

تا دستیابی میخائیل گورباچف به قدرت و تغییراتی که توسط او در دفتر سیاسی داده شد، «ویدیو ژنتسی» بر رهبری شوروی مسلط بود. در سال ۱۹۸۰، «جری هوف» نوشت که «بیش از نیمی از اعضای دفتر سیاسی از میان کسانی برخاسته اند که بعد از تصفیه بزرگ یعنی هنگامی که سی تا چهل سال داشتند به بالا روانه شدند و چهل سال است که در این مشاغل عالی هستند. در آوریل سال ۱۹۴۸، تحلیل گر دیگری نتیجه گرفت که از آن زمان تاکنون هیچ تغییر عمده ای روی نداده است.

«هوف» استدلال می کند که تجارب سازنده این نسل، در ترقی سریع آنان بخاطر تصفیه ها، نهفته است. به عکس، نظر این مقاله بر آنست که تجارب شکل دهنده این افراد بسیار زودتر و در روستاهایی که از تحولات انقلابی دور بوده صورت پذیرفته است.

## کشاورز روس و اسلوب نخبگان شوروی: يك همزیستی

اخیراً «ادوارد شیلز» نوشت که «شخصیت (فرد) هر تحولی را از سر بگذرانند... خصوصیات و باورهایش در هر لحظه مفروض، همانهایی است که قبلاً کسب شده و شکل گرفته است.» یا باصطلاح مارکس، سنت های همه نسل های مرده مانند کابوسی بر مغز زندگان سنگینی میکند، حتی اگر در معرض بازآموزی شدید ایدئولوژیکی قرار گیرند. به همین دلیل است که میراث فرهنگ روستائی روسیه همچنان بر اسلوب نخبگان شوروی تاثیر می گذارد.

### اسلوب سیاسی کشاورزان روس

اسلوب سیاسی که بیش از همه جامعه کشاورزی روسی را مشخص می ساخت به اسلوبی که «هربرت اسپرو» آنرا «تقنینی» می نامد، شبیه است. به کلام اسپرو، اسلوب تقنینی عبارت است از:

«تلاش برای تنظیم تمام آینده از قبل، به وسیله قانون گذاری جامع، تفصیلی، و ثابت. این امر به منظور رفع نیاز از انتخاب های آینده و جلوگیری از تغییر ارزشها و هدفهاست... زیرا هیچگونه مسائل اساسی تازه ای پیدا نمی شود.» اسلوب تقنینی ذاتاً محافظه کارانه است، زیرا مانع از تغییر و تحول می شود. به علاوه اصطلاح «تقنینی» با تمسک سرسختانه به يك دستگاه حقوقی ملازم است. در نزد کشاورزان، حقوق يك رشته مشخص از قواعد و مقررات با يك دستگاه حقوقی نیست، بلکه سنتی است که مذهب پاسدار و ضامن آن است. علاوه بر این، سنت صرفاً شامل تکالیف کشاورز در فرضا عرصه اقتصاد نمی شود، بلکه دلیل راه برای سراسر زندگی اوست.

در روسیه، سنت، اجتناب از مخاطره را همراه با دلبستگی به بقای روستا، تشویق می کرد. قرنهای کشاورزان روسیه با اوضاع و احوالی مواجه بودند که سال به سال بدون تغییر می ماند. محیط خشن بود، اما کشاورز این اوضاع و احوال خشن را به منزله بخشی از زندگی می پذیرفت. مقولاتی که روستائی محیط خود را بدان وسیله درک می کرد، هرگز در گون نمی شد، اما این مقولات اگر رفاه و خوشبختی با خود نداشت، در این اوضاع و احوال مشقت آمیز به او اجازه بقا می داد.

شبکه ای از رسوم، هرکشاورز را در بطن جماعت به همگنانش پیوند می داد. برای کشاورز کلمه میر (mir) سه معنی داشت: دهکده، دنیا، صلح. این مفاهیم به ما می گوید که روستائی این جامعه کوچک و رابطه خود با آن را چگونه تلقی می کرد. ده دنیای کشاورز را در برداشت و روستائی در آن امن و آرام می یافت در واقع يك خانواده روستائی بسیار به ندرت کلبه خود را در بیرون اجتماع دهکده بنا می کرد، اکثر ترجیح می دادند که در نزدیکی همسایگان خود زندگی کنند.

روستائیان به وسیله يك انجمن مشورتی جامعه خود را اداره می کردند. این انجمن معرف دموکراسی به ساده ترین صورت خود و بدون وجود عوامل واسطه و نمایندگی بود.

همه مردان مشکلاتشان را آزادانه و بدون مانع و رادع به بحث می گذاشتند و سپس با بلند کردن دست درباره موضوع رای می دادند. تصمیمات جمعی معمولاً بوسیله هلهله تنفیذ می شد. هیچ کس هرگز جرات نمی کرد آشکارا با اراده میر مخالفت کند. چندین ضرب المثل روسی حکومت اهتین کمون را تصویر می کند:

هرقاعده ای که میر گذاشته خواست خداست.

هرچه میر اراده کند، همان خواهد شد.

فقط خدا می تواند راجع به میر قضاوت کند.

غیر از خدا هیچ کس نمی تواند از میر بازخواست کند.

«دانلد مک کنزی - والاس» میر را نمونه خوبی از حکومت قوانین عرفی



● حالت بی تفاوتی، اطاعت و تسلیم، و حتی ناتراشیدگی آشکار در رفتار فردی نخبگان سیاسی شوروی که به تأثیر سنت های روستائی روسیه نسبت داده می شود، به راستی ناشی از عوارض دیوان سالاری است.

● عناصر فرهنگ سیاسی سنتی روس به صورت بخشی از اسلوب سیاسی نخبگان حزب کمونیست درآمده است، یعنی اسلوب همان افرادی که انتظار می رود سخت به هنجارها و چهارچوب های بین المللی مارکسیسم - لنینیسم مقید باشند.

● از آنجا که توده های مردم با سیاست های پشت صحنه آشنا نیستند، ممکن است ظواهر را به جای واقعیت بپذیرند، و در این صورت است که کارائی اسلوب سیاسی رهبران به حداکثر می رسد.

● هم گونه های آرمانی انسان اقتصادی که «وبر» توصیف کرده، و هم «انسان نوین سوسیالیست» که لنین منادی آن است، برای فرهنگ سیاسی روسیه بیگانه است زیرا جای بسیاری از پیش شرط های شکل دهنده سرمایه داری غربی و ظهور طبقه متوسط در روسیه خالی بوده است.

توصیف می کند، زیرا مجموعه ای از مفاهیم نامکتوب سنتی برآمده در طول قرنها، حدود قدرت اجتماعی را مشخص می ساخت.

«آنا تول لیه روی - بولیو» هم نظر مشابهی می دهد: «میر زانیده رسوم است.» و در آن «عرف جای قانون را می گیرد.»

تجدد و ترقی، بعضا به این علت در روستاهای روسیه پیشرفتی نداشت که موانع بازدارنده نوآوری، برجامعه حاکم بود. نوآوری با عنصر خطر کردن ملازمه دارد و سنت، خطر کردن را به سود محافظه کاری و استراتژی عقلانی بقا منع می نمود. میرنمایانگر الگوی فوق العاده انعطاف ناپذیر، خشک و محدود اجاره زمین و مستلزم یک شیوه کار کند و بی ابتکار بود. این اسلوب کار پس از آنکه حزب افرادی از طبقه کارگر و کشاورز را به رده های خود جلب کرد، به جریان اصلی سیاستهای شوروی وارد شد و همین اشخاص سلسله مراتب قدرت را تا بالا بپیوندند.

در روسیه پیش از انقلاب، کیش پرستش رهبر به صورت پرستش تزار با اسلوب سیاسی تقنینی روستائی همزیستی داشت. این پدیده با پرستش چهره های مذهبی آغاز شد و سرانجام کیش قدیسان به اسطوره تزار که در آن واحد هم دنیوی بود و هم بر حسب حقوق الهی فرمان می راند، تغییر قیافه داد. «مارکی دوکاستن» از قول «بارون فن هربرشتاین» سفیر امپراتور ماکزیمیلیان پدر شارل پنجم در دربار واسیلی ایوانویچ تزار روسیه نقل می کند:

«(تزار) مخالفی ندارد، و همه کارهای او عادلانه می نماید. مثل امور الهی - زیرا روسها معتقدند که شهریار بزرگ مجری فرمانهای آسمانی است.» در واقع کشاورز، تزار را «بابا کوچولو» می خواند، خیرخواهی خردمند و عقل کل می داند که به محض اطلاع از وجود هر خطائی در امپراتوریش آن را اصلاح خواهد کرد.

● اسلوب نخبگان شوروی  
بالشویک ها همینکه در سال ۱۹۱۷ قدرت را به چنگ آوردند، در صدد اجرای یک انقلاب فرهنگی در روسیه برآمدند، لیکن فرهنگ سنتی روس بر طرز تفکر، بینش و اسلوب رهبری شوروی تأثیری عظیم گذاشت. رهبران شوروی، در رفتار خود محافظه کاری، بیزاری از ابتکار و حتی نوعی



ناتراشیدگی که به آداب کار روستائی روس شباهت دارد، نشان میدهند و اینها با شخصیت آگاه، مصمم و انگیزته از ایدئولوژی انسان نوین سوسیالیست که توسط لنین توصیف شده، متضاد است. دو جنبه دیگر از اسلوب سیاسی برگزیدگان شوروی بعد تبلیغی حتی بزرگتری دارد. دلبستگی سنتی به زندگی اشتراکی و یکپارچگی گروهی، در احساس جمعی بودن که نخبگان در امر سیاست گذاری و هنگام ظاهر شدن در انظار عامه نشان می دهند، انعکاس پیدا میکند. معهذ الشکفت آنکه یک کیش پرستش رهبر مرکب از شکل های سنتی و محتوای مارکسیست، لنینیستی همچنان در اتحاد شوروی وجود دارد. رهبری، حس تکریم نسبت به جسد و آثار لنین را دامن می زند. حاکمان پیرو لنین نیز کیش تجلیل از شخصیت خویش را کما بیش ایجاد کرده اند.

### ● اسلوب کار

لنین در چندین رساله که بعد از انقلاب بالشویکی نوشت موضوع آداب کار پرولتری و رابطه آن با سطح عمومی فرهنگ را مد نظر قرار داد. لنین ادعا می کند «سازمان کمونیستی کار سوسیالیستی برپایه... انضباط آزادانه و آگاهانه خود مردم زحمتکشی قرار دارد که بوع مالکان و سرمایه داران را به دور افکنده اند.» لنین معتقد بود که شیوه تازه پرولتری کار به دنبال نهادی شدن سازمان نوین کار ظهور خواهد کرد. رشد نیروهای مولد، می بایست غلبه بر بقایای تولید در مقیاس کوچک، امحاء مالکیت خصوصی و غیره را در پی آورد. این تغییرات، انقلاب فرهنگی و یک شیوه نوین زندگی را نوید می داد. هرچند لنین در حاشیه نویسی بدبینانه تری اذعان کرد که تا سال ۱۹۲۲-۲۳ سنت در عادات کار و شیوه دستگاه کشوری مغلوب نشده، چه اینها «در گذشته ریشه دارد، و هر چند به دور افکنده شده مغلوب نگردیده است (از همین رو ما) به آن مرحله از فرهنگ که از گذشته بعید گسسته باشد، نرسیده ایم.» جالب توجه آنکه لنین واژه «فرهنگ» را عمدتاً به کار می برد، زیرا اسلوب دستگاه، بخش و تکه ای از زندگی اجتماعی و عادات (کشور) شده بود. لنین منادی آموزش و تربیت حرفه ای برای غلبه بر فقدان ابتکار، کاهلی و یکنواختی بود، که حتی در همان اوائل دهه ۱۹۲۰ از خصائص دولت شوروی و مدیریت حزب به شمار می رفت.



به گفته «ایزاک دویچر» (که مطمئناً ناظر بی طرفی نبود) استالین، و بطور کلی پرسنلی که در عهد او به قدرت عروج کردند، نمونه آن دسته از مدیران مسؤول و کمونیستی بودند که سطح فرهنگشان حتی از طبقات قدیمی حاکم بر روسیه پائین تر بود و همچنان نشانند نهال رسوم و عادات باستانی روسیه را ادامه می دادند. اسلوب سنتی کار در قالب شیوه سیاسی استالین، در سبک نخبگان شوروی رخنه کرد و متعاقباً به صورت جنبه ای از روش ملی اتحاد شوروی درآمد.

مطالعات «میلوان جیلاس» درباره رهبری شوروی در اواسط دهه ۱۹۴۰ این برداشت را تأیید می کند. نظرات جیلاس درباره استالین و اطرافیانش از این لحاظ اهمیت دارد که اولیاء امور حزب کمونیست یوگوسلاوی عموماً و جیلاس خصوصاً در این زمان به شدت می کوشیدند به مفهوم انسان نوین سوسیالیست وفادار بمانند. جیلاس رفتار استالین را به مثابه «معجونی بی رنگ و بو، وارفته و ناجور از روزنامه نگاری مبتذل و کتاب مقدس توصیف میکند. افزون بر این استالین هنگام تماشای فیلمی از مزارع اشتراکی، «در مورد جریان امور مانند اشخاص بی سوادی که يك واقعیت هنری را حقیقت می انگارند، اظهار نظر کرده و واکنش نشان می داد».

جیلاس با بر شمردن نظر هیئت های گوناگون اعزامی از یوگوسلاوی به اتحاد جماهیر شوروی که خود عضو آنها بوده است، می نویسد که «در هر قدم جنبه هایی از واقعیت شوروی را که تا آن زمان برایمان نامعلوم بود کشف می کردیم: عقب ماندگی، بدویت، تعصب کورکورانه میهنی، عقده قدرت و بزرگی، البته توأم با مساعی قهرمانانه و فوق انسانی برای خلاصی از گذشته و همگام شدن با جریان طبیعی وقایع».

شواهد تازه حاکی است که از عهد استالین تاکنون تغییرات عمده ای پدید نیامده است. «رابرت کایزر» که در مقام خبرنگار واشنگتن پست مجال دیدار با صاحب منصبان بلند پایه شوروی را داشته، اگر نگوئیم همه نخبگان، دست کم، اغلب آنان را بی رنگ و بو، فاقد قوه تخیل، و کسل کننده یافته است. فردی که برای کمیته مرکزی کار می کرد، این برداشتها را تأیید می کند:

«... بی شک شخص متفکر در دستگاه حزبی دائم در اطراف خود نوعی بوچی علاج نشدنی را احساس می کند. وقتی که اشخاص مذهب دانما از دستگاه رانده یا از مواضع قدرت محروم شوند، چنین وضعی اجتناب ناپذیر است. جای این افراد را اشخاص بی شخصیت و جاهل می گیرند».

مکالمه ای بین لئونید برژنف و یکی از زیردستانش نشان دهنده استمرار قالب (و محتوای) رفتار شخصی اولیاء امور شوروی با همکارانشان در روسیه پیش از انقلاب است:

- چه دردی داری (با استعمال لفظ خودمانی (تو))... آکساندر ساویچ؟ رنک و راست به من یگو چه شده؟  
- اینجا تمام کارها روبه راه است... (بالحن مودبانه) امروز صبح به رادیو گوش دادید؟

این گفت و شنود رابطه ای نابرابر را تصویر می کند، جلوه ای از تفاوت مقام. در واقع «یفیم آتکیند» بر آن است که ظاهراً چنین رابطه ای «باقی مانده روزگار ارباب و رعیتی» میباشد و در این فکر است که آیا برژنف آگاه بود «که ریشه های فنودالی او در اینجا خودنمایی می کند؟ که روستائی مابی دیرباز

هنوز پا برجاست؟». پا نه.

قبلاً آثار نسبی عوارض دیوان سالاری بر استمرار فرهنگ گذشته روسیه بعنوان عوامل اتفاقی سهیم در تکامل اسلوب سیاسی نخبگان شوروی را مورد بحث قرار دادیم. یکی از تحلیل گران جدید بر پایه تجربه نیکیتا خروشچف در زمینه تلاش برای اصلاح اسلوب رهبری شوروی از طریق تغییر ساختار، استدلال می کند که سرانجام وی این فکر ساده لوحانه را نفی نمود که اسلوب به ساختار بستگی دارد و آنرا به سرعت میتوان با تعویض شیوه سازمان دهی تعدیل کرد در این رابطه می توانیم با استفاده از قضایای مشابهی که «میشل کروزیه» در بحث پیرامون مدیریت دولتی و صنعتی در فرانسه مطرح می کند، مقایسه ای بعمل آوریم. کروزیه عوارض دیوان سالاری دولتی در فرانسه را تحلیل کرد و دریافت که این آسیب ها محصول الگوهای فرهنگی فرانسه اند. از این رو قابل تصور است که اسلوب سیاسی یا مشخصه «دیوان سالاری» در اتحاد شوروی، عملاً منعکس کننده دوام الگوهای سنتی فرهنگی رفتاری باشد که از زمینه اصلی خود کنده شده اما به اسلوب سیاسی نخبگان شوروی (و دیوان سالاری) وارد گشته و جا افتاده است.

حس جمعی بودن که از فرهنگ سیاسی روستائی نشات می گیرد به چند صورت در اسلوب سیاسی برگزیدگان شوروی جلوه گر می شود. از دفتر سیاسی گرفته تا کنگره حزبی و اجلاس عالی شوروی، به رغم اختلافاتی که قبلاً، حداقل در عالی ترین بخش های سیاسی وجود داشته، تصمیمات احتمالاً به اتفاق آراء گرفته می شود. به علاوه مرکز گرانی دمکراتیک هنوز هنجار عادی جریانات تصمیم گیری در شوروی است. فرمول لنین برای مرکز گرانی دمکراتیک - بحث آزادانه پیرامون راه حل های مختلف در زمینه خط مشی، رای گیری درباره موضوع مطرحه، تسلیم بی چون و چرای اقلیت در برابر اکثریت - شباهت فراوان به قواعد تصمیم گیری روستائیان در «میر» دارد.

جشن ها و سوگواری ها فرصت هایی برای نخبگان فراهم می آورد تا نوعی حس جمعی بودن را ابراز نموده و ظاهر سازند. طبق يك ضرب المثل قدیمی روسی «اگر در میر باشی حتی مرگ هم خوب است». اعلامیه مرگ برژنف که برای همه روزنامه های شوروی نوشته شده بود، نشان داد که حزب در صدد است همان نوع امنیت را برای کشور فراهم آورد که زمانی «میر» برای کشاورز تامین می کرد: «فقدان لئونید الیچ برژنف برای ما بار گرانی است. ماتم ما عمیق است. در این لحظه آندوهزا، همه زحمتکشان اتحاد شوروی حتی بیش از پیش پیرامون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و محافل رهبری آن که تحت تاثیر سعادت بخش لئونید برژنف تشکیل شد، متحد می گردند. مردم با جان و دل به حزب، خرد جمعی نیرومند، و اراده آن ایمان دارند. مردم به تجربه یقین کرده اند که حزب ما در هر چرخش وقایع، در هر سختی و محنت، به رسالت تاریخی خود پای بند خواهد ماند». روزنامه های شوروی در اعلام مرگ چرنکو نیز احساسات مشابهی ابراز داشتند.

نگارنده میل ندارد استدلال کند که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی يك «میر» عظیم است لیکن، حالات رفتاری و نگرشی وابسته به نقش «میر» در زندگی روستائی شوروی، و ترتیبات سازمانی و عقیدتی شکل گرفته توسط





● انگیزه ایدئولوژیکی، شناخت مسائل و قالب موضوعات را بدون توجه به نیازهای «عینی» شکل می دهد. خط مشی، یکسره در خدمت اهداف اساسی درازمدت که ایدئولوژی وقف آن است، گذاشته میشود به نحوی که هیچگونه اقدام اصلاحی برای تغییر درونی یا محیطی سیستم میسر نیست مگر آنکه ایدئولوژی، خود دگرگونی هائی را ایجاب کند.

● کیش پرستش فرد در اتحاد شوروی، بیانگر يك محافظه کاری عمیق است، یعنی ناتوانی در سرکوبی «کهنه» که لنین آنرا شرط لازم برای استقرار «نو» می شمارد.

● دیکتاتورهای کمونیستی باور می کنند که با برقراری انضباط و عقلانی کردن تولید همراه با تهدیدهای فرساینده و مشوق های مادی می توانند سریعاً به پای غرب برسند، درحالیکه «مدینه فاضله» مستلزم آن است که مردم بپذیرند و ایمان داشته باشند که در جهت خیر و رفاه عموم کار کنند.



پرستش خویش اقدام کرد.

«آنتونف-اوسه ینکو»، از گفته ای برادرزن اول استالین، دلیل می آورد: «اصلاً نمی توانم از فکرش خلاص بشوم. آن شب تا صبح نتوانستم بخوابم. می دانید رئیس چه گفت... گفت می دانی ملت روسیه، ملت تزار پرستی است و به يك تزار احتیاج دارد».

برای منظور ما جزئیات کیش پرستش لنین، استالین، و دیگر رهبران شوروی کمتر از سرچشمه های فرهنگی آن اهمیت دارد. کیش پرستش فرد در شوروی ابعاد قالبی را می سازد که منابع آن در عمق سنت روسی برای دادن مشروعیت به يك دولت نوین نهفته است. این آئین، از آن رو که سیستم موجود را مشروعیت می بخشد، می تواند جنبه ای از اسلوب سیاسی تقنینی به حساب آید. معهذاً شگفت آنکه ظهور دوباره این قالب سنتی، يك «انقلاب» هم بود زیرا بازگشت به الگوی فرهنگی کهنی را نشان می داد. در نتیجه کیش پرستش فرد در شوروی بیانگر يك محافظه کاری عمیق است، یعنی ناتوانی در سرکوبی «کهنه» که لنین آنرا شرط لازم برای استقرار «نو» می شمارد.

کیش پرستش فرد هنوز در جامعه شوروی وجود دارد. یوری آندروپف در نطق سوگواری (برژنف) فضیلت های سلف خود را چنین ستود:

«حزب ما، خلق ما، و تمام بشریت مترقی به فقدانی گران دچار شده اند. ما امروز لئونید ایلیچ برژنف را در آخرین سفرش بدرقه می کنیم، لئونید برژنف فرزند نامدار مادر میهن، مارکسیست-لنینیست پرشور، رهبر استثنائی حزب کمونیست و کشور شوروی، برجسته ترین بازیگر جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری، رزمنده شکست ناپذیر صلح و دوستی ملت ها، کارگر و سرباز، سازمان دهنده بی همتا، و فعال سیاسی خردمند، بطور ناگسستنی با خون مردم پیوند داشت، سراسر زندگی و اعمالش وقف مردم زحمتکش بود، تمام استعداد درخشان او، تمام نیروی عظیم فعاله او وقف کار کمونیسم بود...».

کنستانتین چرنکو نیز تقریباً همین لحن را در ستایش صفات آندروپف به کار برد.

می گویند که برژنف و آندروپف به مانند تزارهای عادل، با علاقه قلبی به عامه مردم عمل کردند. محتوا عوض شده، اما قالب همان است که بود. به هر حال، انقلابیون فرهنگی شوروی به دلایل نمان و آشکار نمی توانند از گذشته خود، تاریخ اجتماعی، و سنت های فرهنگی مردم خویش بگریزند. ●

\* مسکووی (Moscovy) نام قبلی روسیه، گرفته شده از نام شهر مسکو

حزب، تاثیر متقابل دارند. در اینجا حزب نقش خود را در قالب اصطلاحات به عاریت گرفته شده از منابع قدیم فرهنگی جای می دهد. استمرار مفاهیم، در شیوه ای نهفته است که قاعدتاً فرد را به اراده جمعی که حزب به صورت ظاهر نماینده آن است، مرتبط می سازد. این زبان به علت تاثیر خاصی که فرهنگ روسیه به کلمات مورد نظر می بخشد می تواند آرام کننده و تسلی دهنده باشد. از این گذشته تکرار این زبان نشان می دهد که حزب چنین عبارت پردازی ها را به منزله سبک پذیرفته شده برای کل رژیم، جا انداخته است. این سبک ممکن است محصول فرهنگی پست تر از فرهنگ طبقات حاکم در روسیه تزاری باشد، اما در دوره معاصر و تا چند دهه آینده همچنان مقبول و مشروع خواهد ماند.

### کیش پرستش فرد

جنبه دیگر فرهنگ سیاسی سنتی روسی که در اسلوب نخبگان شوروی زنده مانده، کیش پرستش فرد است. تصور روستائی از «تزار عادل» و «بابا کوچولو-تزار»، در حکومت شوروی اقتباس و برای ساختن کیش پرستش لنین، و «خدانندان» کوچکتری که در مقام فرمانروایان شوروی در پی او آمدند، مورد استفاده واقع شد.

«نیناتومارکین» در کتابش راجع به کیش پرستش لنین نتیجه می گیرد که این آئین به منزله تلاش اندیشیده رژیم و همچنین سیلان خود جوش مهر و محبت عامه مردم که برای تجلیل از لنین تنها واژگانی را که می دانستند به کار بردند، پدید آمد. از نظر عده ای انقلاب حال و هوائی مذهبی برانگیخته بود، و مردم با استفاده از نهادهائی که از حیث سنتی احساس تقدیس و ستایش را بیدار می کرد، واکنش نشان دادند. برخی دیگر در صدد تمسخر قالب های مذهبی سنتی و به ریشخند گرفتن «روسیه مقدس با شمایل ها و سوسک هایش» برآمدند. معهذاً جمعی بر آن شدند از روش هائی استفاده کنند که روسیه روستائی قادر به درک آن باشد تا بدین وسیله جامعه وفاداری خود را از اولیاء الله و تزار به حزب کمونیست و لنین معطوف گرداند.

«آنتون آنتونف-اوسه ینکو» منشاء فرد پرستی را به تصمیمات ناخود آگاه رهبری حزب نسبت می دهد. به زعم او، این کیش هنگامی که «رفقای لنین به او حق گرفتن تصمیمات غیرقابل بحث اعطا کردند»، آغاز شد. بدین ترتیب «الوهیت بخشیدن به رهبر حزب به هیچ وجه تصادفی نبود». سپس استالین با کرداری تزار مانند با توسل به احساسات و عواطف مردم به ایجاد کیش